

واژگان کلیدی

- هرمنوتیک
- دور
- هرمنوتیکی
- فهم دوری
- مطالعات ادبی
- نقد ادبی

دور هرمنوتیکی و نقش آن در مطالعات ادبی،

فهم و نقد متون

دکتر علیرضا نیکویی

استادیار دانشگاه گیلان

چکیده

امروزه، هرمنوتیک - چه آن را از سنخ دانش بدانیم یا از جنس روش، و چه از مقوله هنر و مهارت - به درخت تناوری تبدیل شده است که در خاک علوم و فنون ریشه دوانیده و بر حوزه‌های مختلف معرفت انسانی سایه گسترانیده است.

هرمنوتیک در حرکت تاریخی‌اش ادوار و مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته و چهره‌های گوناگونی به خود گرفته است، اما همواره وجه مشترک همه این گرایشها و شاخه‌ها، مسئله فهم بوده است. ویژگی ساختاری و بنیادین فهم را که از آن به دور هرمنوتیکی تعبیر کرده‌اند، دوری بودن و حلقویت (Circularity) آن دانسته‌اند. اصل مهم دور هرمنوتیکی این است که فهم اساساً کنشی است ارجاعی و ترددی. شناخت و فهم یک چیز در گرو شناخت کلیتی است که آن چیز در آن واقع شده است و پیوسته، دور میان اجزاء و کل در جریان است. اما این دور، از سنخ دور منطقی - دور باطل - نیست، و به دلیل باز بودن و ایستا نبودن و انعطاف‌پذیری، عملاً ظرفیتها و امکانهای بسیاری را برای خواندن، فهم، و تأویل متن، پیش می‌کشد و مجال گفتگو و تعامل با انواع دانشهای زیبایی، رویکردهای نقد و نظریه ادبی و جریانهای فلسفی را فراهم می‌کند.

در این مقاله ضمن مروری فشرده به گرایشهای هرمنوتیک، به طرح تلقی‌های مختلف از دور هرمنوتیکی و زمینه و پیشینه تاریخی، شیوه‌ها و حوزه‌های کاربرد آن خواهیم پرداخت.

alireza_nikouei@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۶/۷/۳۰

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۳/۷

مقدمه

در دو دهه اخیر، در ایران، به مباحث هرمنوتیکی و شاخه‌ها و گرایشها، مبانی فلسفی، معرفت‌شناختی و لوازم و اقتضائات آنها توجهی خاص شده است. با این‌همه بسیاری از آثار اصلی و درخشان این حوزه و به تبع آن بسیاری از مباحث بنیادی این عرصه هنوز به فضای نقد و نظریه ادبی، مطالعات و نقد متون راه نیافته‌اند. یکی از این مباحث، بحث دور هرمنوتیکی (Hermeneutical Circle) است.

به جرأت می‌توان گفت که وجه مشترک همه شاخه‌ها و گرایشهای هرمنوتیک، مقوله فهم است و ویژگی ساختاری و بنیادی فهم، حلقوی بودن (Circularity) و دوری بودن آن است. اما به این مقوله به‌جز در کتاب مختصر و مفید «متن از نگاه متن» به‌طور مستقل و چنان‌که درخور توجه است پرداخته نشده و بیشتر به‌طور پراکنده در کتب و مباحث حوزه هرمنوتیک طرح شده و به مبانی، ساختار و شیوه‌ها و مسائل آن چندان اهتمامی نشده است. بسته و ایستا نبودن فهم دوری و گشودگی و انعطاف‌پذیری آن، زمینه‌ساز انواع مواجهه، تعامل و گفتگو با دانشهای زبانی، رویکردهای نقد و نظریه ادبی، جریانهای کلامی، فلسفی و زیبایی‌شناسی است؛ با این‌همه، نظراً و عملاً در محاق افتاده است و از ظرفیتها و امکانهای آن استفاده نمی‌شود. از نادرسانی که از دیرباز، شاید پیش‌تر از همه، به هرمنوتیک - با عنوان زندآگاهی - و دور هرمنوتیک اشاره کرده است، سیداحمد فردید بود. نحوه مواجهه او با متون و اشعار نیز براساس چنین رویکردی بوده است (منهای داوری در باب صحت و سقم آن)^۱. در این مقاله برآنیم تا به اهمیت و نقش دور هرمنوتیکی در حوزه دانش هرمنوتیک و توانایی آن در فهم، تفسیر و نقد متون ادبی بپردازیم.

جایگاه دور هرمنوتیکی در شاخه‌ها و گرایشهای هرمنوتیک

هرمنوتیک (Hermeneutic) را دانش، هنر یا فن تفسیر دانسته‌اند (Hodad, 1986: 215). و ریشهٔ این کلمه را به هرمنس، هرمس، ارمیا، ادریس و اخنوخ باز برده‌اند. لُبّ معنای هرمنوتیک از وجه ریشه‌شناختی و اسطوره‌ای آن پیدا است: هرمس، پیام‌آور خدایان^۱. این دانش - هرمنوتیک - در حرکت تاریخی‌اش، ادوار و مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته و امروزه به درخت تناوری تبدیل شده است که در خاک علوم و فنون ریشه دوانیده، و بر حوزه‌های مختلف معرفت انسانی، سایه گسترانیده است. هرمنوتیک یا علم یا نظریهٔ تأویل (Interpretation) را می‌توان تا ریشه‌های کلاسیک و یهودی تمدن غربی پی گرفت^۲.

تا پیش از قرن هفده میلادی هرمنوتیک، دوران جنینی و رشد خاموش خود را می‌گذراند و گرچه در حوزه‌های مختلف علوم (فقه‌اللغه، تفسیر کتاب مقدس، کتب کلامی، حقوق و ...) مطالب و مباحثی از جنس مباحث هرمنوتیکی به چشم می‌خورد، اما به عنوان یک دانش متمایز، چهره‌مند نبود و هنوز تشخیص و نام نیافته بود. از این رو از آن به هرمنوتیک بی‌نام تعبیر کرده‌اند (واعظی، ۱۳۸۰، ۴۶). به تدریج با انباشت و تراکم مباحث هرمنوتیکی (بحثهای فهم، معنا، تأویل، رمزگشایی و اختلاف در تفسیر و ...) و برجسته شدن خطوط و شکل‌گیری رابطه‌های نظام‌مند این دانش، هویت یافت و نام گرفت.

ظاهراً نخستین بار دان هاور (D.Hauer) در عنوان کتاب خود «هرمنوتیک قدسی» از واژهٔ هرمنوتیک استفاده کرد (همان: ۷۱). برای هرمنوتیک، به اعتبارهای مختلف، تقسیم‌بندیهای مختلفی صورت گرفته است؛ از جمله به اعتبار حوزه و قلمرو (عام، خاص، فلسفی)، به اعتبار رویکرد (روش‌شناختی، معرفت‌شناختی، زبان‌شناختی، فلسفی / پدیدارشناختی، عینیت‌گرا و ...)، از حیث رمزگرایی و رمززدایی (هرمنوتیک تذکر معنا، هرمنوتیک شبهه / ظن)^۳ به اعتبار سیر تاریخی، و از حیث وظیفه و نقشی که برای آن قائل شده‌اند. طبعاً می‌توان به تقسیمهای دیگری نیز روی آورد.

← قبل از قرن ۱۷	بی نام	مراحل و گرایشهای هرمنوتیک
← قبل از شلایر ماخر قرن ۱۷ ← رفع ابهام متن و ایضاح معنا	سنّتی (هرمنوتیک خاص / Regional)	
شلایر ماخر ← رفع سوء فهم و دستیابی به فهم معتبر و صحیح (روش درست فهم) دیلتای (روش شناختی / معرفت شناختی) ← روش شناسی فهم در حوزه علوم انسانی	مدرن (هرمنوتیک عام / General)	
شرایط وجود شناختی فهم و تحلیل دازاین } هیدگر گادامر }	فلسفی - وجود شناختی	
عینیت فهم و فهم عینی هررش } بتی	عینیت گرا	
هرمنوتیک تذکر / احیاء معنا هرمنوتیک شبهه / سوء ظن	از حیث رمزگرایی و رمززدایی	

نمودار ۱

پالمر هرمنوتیک را به اعتبار حوزه و نوع شمول و اختصاص، به سه نوع تقسیم می‌کند:

در هرمنوتیک خاص، با نخستین قالبهای شکل‌گیری هرمنوتیک مواجه می‌شویم، خاص بودن آن، از این جهت است که هنوز به نظریه عمومی تفسیر تبدیل نشده است و هر شاخه‌ای از دانش و معرفت، شیوه‌ها و روشهای فهم و تفسیر یعنی ویژگی اختصاصی رشته‌ای و حوزه‌ای خود را دارد، فی‌المثل در عرصه‌های سیاست، اخلاق، حقوق، تفسیر نصوص مقدس و حتی فالگیری (Mantic)، روشهای فهم و تأویل، به‌طور علی‌حده، رقم می‌خورند.

با شلایر ماخر (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴) هرمنوتیک رمانتیک یا مدرن شکل می‌گیرد و فهم در کانون نظریه/ دانش هرمنوتیک جای می‌گیرد. او به نظریه عمومی تفسیر و فهم نظر

داشت، از این رو پالمر، هرمنوتیک او را در زمره هرمنوتیک عام قرار می‌دهد. شلایر ماخر صرفاً به رفع ابهام متن بسنده نکرد و به هرمنوتیک به چشم یک دانش کمکی (Auxiliary) - چنانچه کلادینوس و ... می‌نگریستند - نمی‌نگریست، بلکه به دنبال طرد سوء تفاهم و دستیابی به فهم معتبر و صحیح بود. دغدغه عینیت و بازسازی ذهنیت و نیت مؤلف او را به طرح هرمنوتیک دستوری (Grammatical) و فنی (Technical) که در کنار هم، جنبه‌های عینی و ذهنی، و زبانی و روان‌شناختی فهم را شکل می‌دادند سوق داد. شلایر ماخر با توجه به آراء است (Ast) برای بازسازی ذهنیت و نیت مؤلف و غلبه بر فاصله بیگانه‌ساز بین مؤلف و مفسر، دور هرمنوتیکی را طرح کرد و به حدس (پیشگویی)، مقایسه و شهود روی آورد (قائمی نیا، ۱۳۸۰: ۱۷).

از این پس، دور هرمنوتیکی که همواره به‌عنوان یکی از مقومات ذاتی فهم و تأویل - گرچه نام نیافته و خاموش - در مواجهه انسان با متون، سنت و تاریخ حضور داشت به سطح آگاهی و خودآگاهی راه یافت و در همه شاخه‌ها و گرایشهای هرمنوتیکی - ولو در شکل طرد و ترمزدشان - حضور قاطع بی‌تخفیف خود را به پیش چشمها آورد.

دیلتای (W. Dilthey, ۱۸۳۳-۱۹۱۱) با توجه به معضل تاریخ‌گرایی (Historicism) و تبعات نسبی‌گرایانه و ذهنیت باورانه آن، به قصد دستیابی به عینیت فهم به تفکیک روش‌شناسی علوم انسانی از علوم طبیعی روی آورد و در مقابل تبیین (Explanaition) در علوم طبیعی، به «فهم» در علوم انسانی قائل شد، لذا روش فهم شلایر ماخر را به حوزه علوم انسانی تعمیم داد. او نیز به امکان فهم عینی و عینیت فهم و بازسازی ذهنیت و فردیت مؤلف نظر داشت و می‌خواست از رهگذر بازسازی تجربه حیاتی مؤلف، به فهم معتبر، بل برتر (از مؤلف) دست یابد. دیلتای نیز برای این هدف به دور هرمنوتیکی متوسل شد.

معضل اساسی فهم و تأویل، فاصله‌گذاری بیگانه‌ساز بین مؤلف و مفسر (خواننده / مخاطب / مؤول) بود، تفاوت افقها، اختلاف دوره‌ها، زیست‌جهانها و موقعیت‌مندی، فاصله‌ای ایجاد می‌کنند که به طرح پرسش تأویل منجر می‌شود. با هرمنوتیک فلسفی

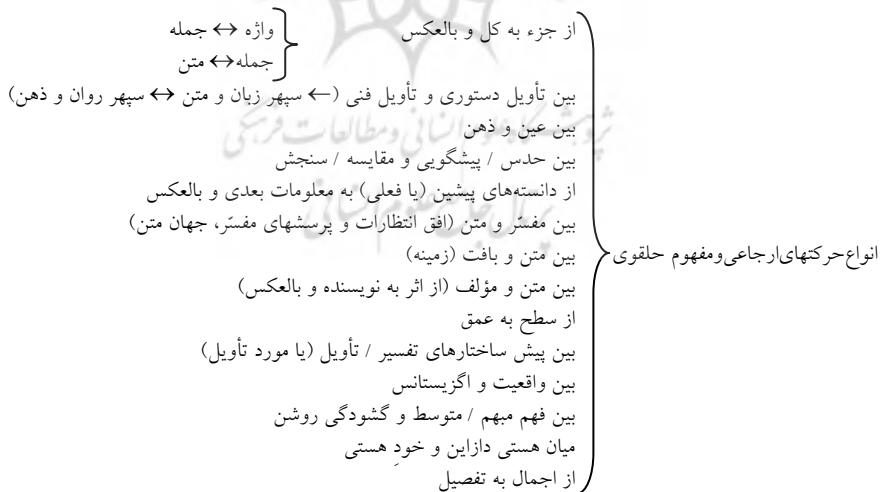
هیدگر و نوع خاص تلقی او **فهم**، که از نظر او نه مقوله روش‌شناختی و نه معرفت‌شناختی است، معنا و مفهوم دیگری یافت. او فهم را امری هستی‌شناختی (Ontological) می‌دانست. این تلقی از فهم، زمینه‌ساز چرخش **هرمنوتیکی** مهمی شد که بر حوزه‌های مختلف دانش بشری تأثیر گذاشت (احمدی، ۱۳۸۱: ۴۲۰-۴۲۷ و خاتمی، ۱۳۷۹: ۹۷). و هرمنوتیک گادامر، ریکور و شاخه‌ها و شعبه‌ها و گرایشهای دیگر - سلباً یا ایجاباً - به آن پرداختند.

دور هرمنوتیکی، تعریف، پیشینه، مسائل تعریفها و تلقی‌ها

از دور هرمنوتیکی، تعاریف مختلفی به دست داده‌اند و از آن تلقی‌های متفاوتی شده است. اما همه آنها در این اصل اساسی مشترک‌اند که اساساً **فهم**، **کنشی ارجاعی** و **ترددی** است (پالمر، ۱۳۷۷: ۹۸)، یعنی نوعی حرکت **حلقوی (Circular)** در پس همه اشکال فهم، نهفته است. هیچ فهم و تفسیری بدون یک موقعیت هرمنوتیکی (یا شرایط انحیازی / Hermeneutical Situation) میسر نیست (ریخته‌گران، ۱۳۷۸: ۲۲۸)، در واقع نمی‌توان برای فهم و تأویل نقطه آغازی تعیین کرد، تعبیر نقطه عزیمت هم، خالی از تسامح نیست، بل در واقع این نقطه عزیمت، فرضی و موقت است، و هر جزء یا بخش فرضی، متضمن فرض و اعتبار کردن اجزاء و بخشهای دیگر است، به تعبیر دیگر هر شروعی، مسبوق است به شبکه‌ای از روابط و مناسبات (کواپن، ۱۳۸۱)، و اساساً فهم بدون طرح‌واره‌ای (Schema) و بدون چارچوب فرضی و شبکه باورها و مفاهیم، به حرکت در نمی‌آید. چنین است که دور هرمنوتیکی، حتی در نفی و انکار کسانی چون هرش، به‌گونه‌ای دیگر سر بر می‌آورد.

ساده‌ترین شکل این حرکت ارجاعی و فهم دوری، **منوط بودن فهم اجزاء و کل** به یکدیگر است اما اینکه طرفین این حرکت دوری را چه بدانیم و چه تلقی‌ای از اجزاء و

کل داشته باشیم، موجب شکل‌گیری اشکال دیگر فهم دوری می‌شود، درست آن است که گفته شود تفاوت تلقی‌ها از دور هرمنوتیکی و جایگاه و نقش آن در فهم (خواندن تفسیر، تأویل) در گرو تلقی شاخه‌ها و گرایشهای هرمنوتیک از خود «فهم» است. فی‌المثل در نزد شلایر ماخر و دیلتای، فهم، فرع شناخت و یکی از اشکال آن است. در حالی که برای هیدگر (به تبع آن گادامر و ...) فهم، حالت بنیادی وجود داشتن انسان در جهان است (Inwood, 1999 : 235) و اساساً انسان با هستی نسبتی تأویلی دارد. بنابراین تفاوت تعاریف و تلقی‌ها از دور هرمنوتیکی، منوط به رویکردهای معرفت‌شناختی، پدیدارشناختی، فلسفی، روش‌شناختی، روان‌شناختی و ... است. اما در هر حال، فهم از صفر آغاز نمی‌شود و هیچ‌کس با ذهن خالی به سراغ متن (جهان، تاریخ و ...) نمی‌رود. می‌توان تلقی‌های متفاوت از دور هرمنوتیکی را در نمودار زیر مشاهده کرد:



نمودار ۲

همان‌طور که دیده می‌شود دور هرمنوتیکی انواع گوناگونی از حرکت ارجاعی و رفت و برگشت را در برمی‌گیرد^۶. ساده‌ترین شکل این دور را می‌توان در حرکت چرخه‌ای بین واژه و جمله، یا جمله و متن دید اما پیچیدگی و گستردگی مقوله فهم، راه را بر دیگر شکل‌های حرکت می‌گشاید. مرحله‌ای بودن فهم، زمینه‌ای می‌شود تا در این سیر با استفاده

از سازوکارهای اصلاح، تنقیح، تکمیل، نقد و ساخت‌شکنی، به تدریج آگاهی و دانسته نخستین از حالت اولیه و ابتدایی خود خارج و ابهامات متن برطرف شود (← کلادینوس و...) یا سوء فهم، رفع و فهم معتبر حاصل شود (شلایر ماخر و...) یا فهم معتبر و برتر و بهتر شکل گیرد (دیلتای) و یا آشکارگی و نامستوری (حقیقت) رخ نماید (هیدگر) و یا دیگر حالت‌هایی که بر فهم دوری گرایشهای هرمنوتیکی، مُترتّب است (واعظی، ۱۳۸۰: ۱۲۲).

چنان‌که هیدگر می‌گوید نمی‌توان از این دور بیرون رفت، فقط باید کوشید از راه درست وارد آن شد، از همین روست که تلاش هرش در خروج از دور هرمنوتیکی ناکام می‌ماند و دور هرمنوتیکی با چهره‌ای مبدل در طرح فرایند دو مرحله‌ای تفسیر و ارائه ضوابط تأیید تفسیر و اصول چهارگانه (تمامیت، فعلیت فهم، استقلال هرمنوتیکی، مطابقت هرمنوتیکی معنا) دوباره عیان می‌شود (همان، فصل ۶) و ریکور نیز که به جای دور هرمنوتیکی، از قوس هرمنوتیکی (Hermeneutical Arc) سخن می‌گوید به نوعی دیگر اصل دور هرمنوتیکی را پذیرفته است، چنانچه نیچه هم در مورد شناخت ایلید از رهگذر شناخت افق زندگی یونانیان و متقابلاً شناخت افق زندگی یونانیان از ایلید، تلویحاً دور هرمنوتیکی را پذیرفته است (پورحسین، ۱۳۸۴: ۳۶۷).

پیشینه دور هرمنوتیکی

همان‌طور که گذشت، دانش هرمنوتیک تا پیش از قرن هفدهم، یعنی در پیش‌تاریخ (Pre History) این علم، وجود حاضر و غایب داشت و هویت متمایز نیافته بود، پس نامیده نشده بود و به صورت پراکنده و نامنظم در حوزه‌های مختلف تفسیر متون مقدس، الهیات، حقوق، اخلاق و فقه‌اللغه کلاسیک در جریان بود. در باب دور هرمنوتیکی هم چنین است، برخی آن را به روش دیالکتیک سقراطی باز برده‌اند که در دیالوگ و جدلی طرفینی، با فرضی آغازین و آغازی فرضی - تسامحی، شکل می‌گیرد و در دور مداوم نقد

و اصلاح، اندک اندک راه بر خطاهای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، بسته می‌شود و حقیقت، آشکار می‌شود. آگوستین قدیس هم در باب تفسیر نصوص مقدس معتقد بود که تفسیر قطعات و اجزاء مبهم نصوص مقدس، در گروِ وفاق معنای آنها در کلیت است (ریخته‌گران، ۱۳۷۸ : ۲۲۱). لوتر در نزاع با کلیسای کاتولیک و نفی مرجعیت کلیسا در تفسیر کتاب مقدس، اصولی را طرح می‌کند که دربردارنده فهم دوری است. او به *انجیل* به‌عنوان یک کل پیوسته اشاره می‌کند که فهم اجزاء و کل، مشروط و منوط به یکدیگرند، چنین است در نوشته‌های فلاسیوس (در کتاب *مفتاح*) و پاسکال و دیگران (همان: ۲۱۰). اما در سال ۱۸۰۸ میلادی فردریش است (Ast) در کتاب «*مبانی دستور زبان و هرمنوتیک نقد*» بالصرّاحه الگوی دور هرمنوتیکی را عرضه کرد. او دور هرمنوتیکی را بر پایه *وحدت روح* استوار کرد، به این معنا که کل، دارای روح است و نقش خود را بر اجزاء می‌نهد. از آن زمان به بعد به تدریج، نقش و اهمیت دور هرمنوتیکی در رویکردهای متفاوت پررنگ‌تر و برجسته‌تر می‌شود تا آنجا که حتی متفکری چون هیدگر نیز که می‌توان گفت به‌گونه‌ای با تمامی تاریخ تفکر و فلسفه غرب، با پرسش و تأویل ساخت‌شکنانه مواجه شده است، به نحوی خلاقانه آن را پذیرفته، اما برای آن وجه هستی‌شناختی قائل شده است (جمادی، ۱۳۸۵ : ۵۵۴ و ۵۵۸).

ادله مخالفان دور هرمنوتیکی

مخالفان دور هرمنوتیکی، اشکالهای متعددی بر آن وارد آورده‌اند که عمده آنها به قرار زیر است:

- دور هرمنوتیکی، مانند دور منطقی (Logical)، متضمن تناقض منطقی و در نتیجه باطل است. چون فهم جزء (یا یک طرف) را منوط به کل (طرف دیگر) می‌کند و متقابلاً فهم کل را در گرو فهم جزء می‌داند، برای مثال وقتی شلایر ماخر می‌گوید «شناخت قصد متن و معنای آن، متوقف بر شناخت

مؤلف متن است و متقابلاً شناخت مؤلف، وابسته به فهم متن و سخن است»، این آشکارا همان دور منطقی است.

• دور هرمنوتیکی، بازی بی‌پایانی را رقم می‌زند که به نسبت‌انگاری و ذهنیت‌گرایی منجر می‌شود.

• دور هرمنوتیکی به نفی استقلال و عینیت متن (تعین‌یافتگی معنا در متن) و کنار گذاشتن نیت و قصد مؤلف، مؤدّی می‌شود. در نتیجه اساساً معلوم نیست که نقش مؤلف و ارزش متن چیست و خواندن، فهم و تأویل، معنا و هدف خود را از دست می‌دهند.

دلایل معتقدان به دور هرمنوتیکی

در پاسخ به اشکال اول که می‌گوید دور هرمنوتیکی، متضمن تناقض منطقی و در نتیجه باطل است دو گونه پاسخ می‌توان یافت:

۱- از نظر هیدگر اساساً دور هرمنوتیکی، یک امر دلبخواهی و اختیاری نیست، بل یک ضرورت هستی‌شناختی است، به تعبیر دیگر مقام، مقام ثبوت است نه مقام اثبات؛ یعنی سخن از توصیه نیست، سخن از توصیف یک امر ضروری و محتوم است که گریزی از آن نیست.^۷ از نظر هیدگر، فهم یکی از اشکال شناخت نیست بلکه اساسی‌ترین ویژگی دازاین (وجودِ حاضرِ انسانی / Dasein) است،^۸ فهم پدیده‌ای صرفاً ذهنی، مفهومی، روان‌شناختی، روش‌شناختی یا معرفت‌شناختی نیست، اساساً انسان با هستی، نسبت ربطی و تأویلی دارد. دازاین و جهان در فهم هم‌مرزند. این‌طور نیست - چنان‌که دکارت یا کانت می‌گویند - که سوژه (ذهن / فاعل شناسایی) بیرون جهان (سنت، تاریخ و ...) ایستاده باشد. و این یعنی بودن - در - جهان، یعنی بودن - در - زمان، لذا دازاین، همواره پیشاپیش در جهانی تأویل شده یا قابل تأویل قرار گرفته است و فهم نه یک شیوه شناخت، که یک شیوه وجود و زیستن است. و همان‌طور که فهم از مقومات ذاتی

دازاین است، دوری بودن فهم نیز ویژگی ساختاری فهم است و ساختار حلقوی فهم از زمانمندی (Temporality) دازاین استنتاج می‌شود (Inwood, 1999 : 87). هیچ فهمی و تأویلی بدون پیش‌ساختار (پیش‌داشت) / Fore-Having ، پیش‌دید / Fore-Sight ، پیش‌دریافت / Fore-Conception و پیش‌فرض ممکن نیست. پس هر فهمی، مسبوق به وجود پیش فهم (Fore-Understanding) است. همین‌طور از نظر هیدگر، فهم، در واقع فرافکنی است. دازاین خود را به امکانهایش فرافکنی می‌کند، این فرافکنی (طرح/Projection) مسبوق به موقعیت و وضعیت خاص (سنت، تاریخ، زمان، زبان) است. از نظر گادامر نیز فهم با فرافکنی آغاز می‌شود، هم از این رو در هرمنوتیک گادامری، نقش سنت (Tradition) و تاریخ، بسیار پررنگ است؛ او برای فهم، از تعبیری چون بازی، رخداد / واقعه، و مواجهه یاد می‌کند. گادامر، اثر را به بازی، و فهم را به ورود به این بازی، تشبیه می‌کند. او می‌گوید: ما در علوم انسانی، خود وارد بازی فهم می‌شویم و وجود تاریخی ما در این عمل دخالت می‌کند. سنت و تاریخمندی، امتزاج گذشته با حال را تمهید می‌کند و امتزاج افقها (Fusion Of Horizons) شکل می‌گیرد، چون هم فهم و هم سنت، سرشت زبانی دارند. امتزاج افقها تابع منطق گفت‌وگو و پرسش و پاسخ است (واعظی، ۱۳۸۰، فصل ۴) و زبان، سنت و فهم زبانی شده زمینه‌ساز این گفتگوست.

۲- تفاوت دور هرمنوتیکی با دور منطقی در این است که این دور (هرمنوتیکی)، دوری بسته و ایستا نیست و اول و آخر آن به یک نقطه ختم نمی‌شود، یعنی به دلیل باز بودن و پویا بودن در هر دور، هم کل و هم اجزاء (بخشها) تغییر می‌کنند، به عبارت دیگر، شأن کل در آغاز حرکت و سیر، با شأن آن در انتهای مسیر متفاوت است (معارف، ۱۳۸۰: ۱۳۵). می‌توان گفت نسبت کل و جزء نسبتی ایستا و ثابت نیست، بلکه سیال و پویاست و طرفین دور، متقابلاً در جریان فهم، چهره یکدیگر را دگرگون می‌کنند و دانسته‌های پیشین و پیش‌فرضها و پیش‌ساختارها، پیوسته تنقیح، اصلاح، تکمیل و نقد می‌شوند. شاید

تمثیل معروف **نویرات** در حلّ این مسئله کارگشا باشد. او می‌گوید: ما [در امر شناخت ...] مانند کشتی نشستگانی هستیم که در دل دریا، قصد بازسازی کشتی را دارند، طبعاً اهل کشتی، در کشتی - و نه خارج از آن - به تعمیر کشتی می‌پردازند، یعنی در حین سوار بودن بر کشتی با جابه‌جایی و استفاده از امکانات و موقعیتهای جدید به تدریج به ترمیم آن دست می‌یابند. در دور هرمنوتیکی نیز چنین است، در جریان فهم و با گشودگی به روی امکانات و تجدید نظر دائم، مجال تصحیح و تنقیح پیش دانسته‌ها و نقد و ساخت‌شکنی داده‌ها و داشته‌ها فراهم می‌شود. اصولاً همین ویژگی وجودی بودن فهم دوری است که آن را از دایره بسته و تکرار عبث دور منطقی جدا می‌کند و شأن جریان و گشودگی به آن می‌دهد.

به اشکالهای دوم و سوم یعنی نفی عینیت متن و نادیده گرفتن قصد و نیت مؤلف و سر درآوردن در وادی نسبیت‌گرایی و ذهنیت‌باوری؛ نیز از منظرهای مختلف، جواب یا واکنش نشان داده شده است. اولاً باید گفته شود در رویکردهای مختلف هرمنوتیکی، کسانی چون شلایر ماخر و دیلتای، دور هرمنوتیکی را دوری بی‌پایان نمی‌دانند چون قصد آنان بازسازی (Recreation) ذهنیت و نیت مؤلف و دستیابی به فهم عینی و مطابقت فهم مفسر با معنای واقعی متن است، لذا از نظر آنها این دور، بی‌پایان نیست و سرانجام در جایی متوقف می‌شود.

درواقع از این منظر، دور هرمنوتیکی مثل تور انداختن برای صید است. به تدریج، این تور جمع می‌شود تا صید (معنا، نیت و مقصد مؤلف، فهم صحیح و معتبر) به دست افتد. در مقابل اینها کسانی چون هیدگر، گادامر و ریکور در پی بازسازی نیت و قصد مؤلف نیستند و اساساً عینیت فهم را نمی‌پذیرند. فهم از نظر هیدگر و گادامر عمدتاً معطوف به مفسر (دازاین) است. هیدگر می‌گوید فهم مقوله‌ای است که امکانات دازاین را برای او آشکار می‌سازد، با هر فهمی دازاین، خود را پیش می‌افکند (طرح/فرافکنی) و به سوی تحقق خویش گام برمی‌دارد، لذا از نظر او فهم هرمنوتیکی بر فهم گزاره‌ای که

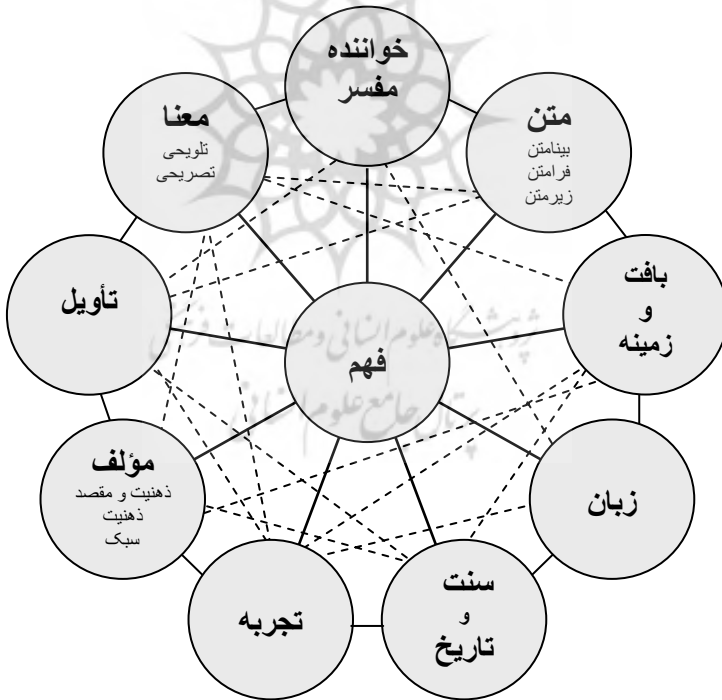
در قالب زبان و گزاره/ قضیه بیان می‌شود، **تقدم دارد**، پس فهم متن را نباید بازسازی ذهنیت مؤلف و نفوذ در دنیای فردی او - چنان‌که شلایر ماخر و دیلتای می‌گویند - دانست. زمانمندی و تاریخمندی دزاین، در کنش فهم او مؤثر است، لذا بازتولید مقصد و مقصود مولف ممکن نیست. گادامر هم فهم را نه بازتولید (**Reproduction**) که کنشی تولیدی (**Productive**) می‌داند. البته می‌توان و باید از سوء تفسیر (**Misinterpretation**) و سوء فهم (**Misunderstanding**) پرهیز کرد، اما نمی‌توان به عینیت فهم و فهم نهایی رسید، لذا دور هرمنوتیکی، متوقف نمی‌شود. با این‌همه به گفته دیوید کوزنزهوی، بسته نبودن دور فهم، لزوماً به سربرآوردن شیخ نسبی‌نگری شناخت منجر نمی‌شود (نیچه، ۱۳۷۷: ۳۶۹)، زیرا درست است که امکان قرائتها و فهمها و تأویلهای مختلف از یک متن هست (نظراً) اما در عمل، تنوع و قلمرو فهم و تفسیر به دلیل منطق احتمال و بازنگری مداوم در موارد مؤید، بدیل / رقیب و متضاد، محدودتر و مشخص‌تر می‌شود، لذا به تعبیر اکو (**Eco**) «این‌که تأویل، بالقوه نامحدود است به معنی انکار وجود ضابطه برای تأویل نیست و می‌توان میان تأویلهای **معقول** و تأویلهای **پارانویایی** فرق گذاشت.» (همان: ۲۹۶) میل فهم به یکپارچگی، انسجام، کلیت و تحدید دایره احتمالات و تشخیص فهمها و تأویلهای نادرست (بیرون از دایره احتمالات)، آن را از درندشت نسبی‌گرایی و برهوت ذهنیت‌باوری می‌رهاند. دست نیافتن به فهم و تفسیر قطعی به معنای ناتوانی در دستیابی به فهم و تفسیر محتمل و محتمل‌تر نیست. متن هم در جریان خواندن و فهم، یکسره از دست نمی‌رود، بلکه چنان‌که اکو می‌گوید در جریان دایره‌وار تأویل و سنجش اعتبار، پرورانیده می‌شود. فهمها و تفاسیر محتمل و محتمل‌تر نیز از طریق همپوشی و همسانی و رابطه‌های درزمانی و همزمانی (سنت تفسیری و گفتگو)، فضایی برای نقد و سنجش فراهم می‌کنند، به همین اعتبار اکو با طنز تیزهوشانه‌اش می‌گوید «اگر جک آدم‌کش [جنایتکار مشهور در لندن اوائل سده] به ما بگوید که هر چه را که کرده، بر اساس تأویل خود از *انجیل لوقا* انجام داده، گمان دارم که بسیاری از ناقدان خواننده - محور خواهند گفت که ایشان *انجیل لوقا* را به روشی نسبتاً

نامعقول خوانده‌اند.» (همان) از مجموعه مباحث بالا می‌توان به این نکته رسید که رادیکال‌ترین دیدگاه‌های مفسّر - محور (خواننده - محور) و نسبی‌گرا و ذهنیت‌باور در عرصه هرمنوتیک و نقد و نظریه ادبی، در عمل نمی‌پذیرند که می‌توان - فی‌المثل - بر اساس قرائتها و فهمهایی از اشعار فردوسی و خیام، مولوی و یا از آثار والتر بنیامین، رورتی و یا از نوشته‌های هیدگر، پوپر را بیرون کشید.

امکانها و ظرفیتهای دور هرمنوتیکی

بر مبنای آنچه گذشت و با در نظر داشتن شکل ۱ می‌توان دریافت که با استفاده از امکانها و ظرفیتهای وسیع و متنوع گرایشها و رویکردهای هرمنوتیکی و انواع دور، می‌توان از کمبودها و بن‌بستهای تقلیل‌گرایی و حصرگرایی روش‌شناختی (متن - محوری، مؤلف - محوری، بافت‌گرایی، مخاطب - محوری) و لوازم و اقتضانات آنها فراتر رفت، هرکدام از اینها با تأکید و تکیه بر مؤلفه‌ها و عناصری خاص، و حذف و طرد دیگر مؤلفه‌ها، گشودگی فهم و انعطاف‌پذیری و هاضمه قوی دور هرمنوتیکی را از دست می‌نهند و به تاریخ‌گروی کلاسیک یا نو، عینیت‌گرایی سطحی، رئالیسم خام، محدود ماندن به مفهومی انضمامی از متن، یا زمینه‌گرایی افراطی یا ذهنیت‌باوری جانبدارانه نسبت به خواننده / مفسر، یا اقتدار و مرجعیت نیت مؤلف یا دهلیزهای تودرتو و بی‌فرجام بینامتنیت یا فاصله‌مندی افقها (افق مؤلف و افق مفسر) و دیگر تقابلهای قطبی شده و دیگر محدودیتها دچار می‌شوند. این رویکردها و روشها، که اغلب از اکسترمیسم خالی نیستند گاه مؤلف را به قیمت حضور خواننده، نادیده می‌انگارند و قایم‌موشک‌بازی حضور و غیاب مؤلف و خواننده را پیش می‌کشند، یا با طرح حال، گذشته و سنت و تاریخ متن و مؤلف، غبار می‌شود. زمانی متن چنان عمده می‌شود که گویی در خلأ شکل گرفته است، گاه زبان (سنت و تاریخ)، زمانی بافت و وقتی دیگر گفتمان و دیگر عوامل برون‌متنی یا درون‌متنی، ذهن، عین و ... راه را بر بقیه می‌بندند، به گونه‌ای که وزن و شأن عناصر و مؤلفه‌ها و

نسبتهای دیگر به شدت کاسته یا به کلی بی‌وزن می‌شوند. البته این امر نباید به خوش‌باوری رؤیایی و ایده‌آلیستی نسبت به دور هرمنوتیکی، منجر شود زیرا مجموعه رویکردها و روشهای هرمنوتیکی و فهم دوری، این امکان را در اختیار ما می‌گذارد تا از این بن‌بستها و محدودیتها رها شویم اما امکان، لزوماً به معنای تحقق نیست؛ با این‌همه خود شناختِ امکان و گشوده شدن به روی آن، شرط بنیادیِ گسترش جهانِ امکانهاست، زیرا امکان، هم پیش‌تر از واقعیت است و هم برتر از آن.



شکل ۱

حوزه‌ها و شیوه‌های کاربرد دور هرمنوتیکی

دور هرمنوتیکی و فهم حلقوی، با افتراض نقطه‌عزیمت (نقطه‌عزیمت فرضی) و تجدید نظر دائم و نقد پیش‌فهمها و سیالیت نسبتها و رابطه‌های بین اجزاء و کل (که خود در تغییرند) و بر اساس نوعی بینش کل‌نگرانه (هولیسیم) قادر است به کار مطالعات ادبی اعم

از تصحیح نسخه، مطالعات تاریخی، نقد زندگینامه، نقد، ساخت شکنی، تفسیر و تأویل متون بیاید. یک نگاه اجمالی به مطالعات و پژوهشهای ادبی (تصحیح، تعلیق، شرح و تفسیر و نقد و ...) نشان می‌دهد که بسیاری از عرصه‌های نقد و نظر چگونه دستخوش خلطهای رویکردی، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی هستند و بسیاری دیگر - فرضاً که از روش و رویکردی استفاده کرده باشند - خودآگاهی روش‌شناختی ندارند، لذا به لوازم و اقتضائات و مبانی و نتایج آنها التفاتی ندارند.

دور هرمنوتیکی به اقتضای ماهیت بازبودگی و گشودگی و انعطاف‌پذیری در مواجهه با نظریه‌های فلسفی، ادبی، زبانی و اجتناب از تقلیل‌گرایی و حصرگرایی، می‌تواند از حوزه‌ها و شاخه‌های مختلف علوم و فنون بهره‌گیرد و متقابلاً آنها را دگرگون کند و گسترش دهد^۹. ذیلاً مواردی از باب نمونه ذکر می‌شود:

دور هرمنوتیکی و مطالعات میان‌رشته‌ای

ساختار و ماهیت دور هرمنوتیکی و ویژگی پرهیز از تقلیل‌گرایی و حصرگرایی آن، این امکان را فراهم می‌کند که در جریان دوری خواندن، فهم و تأویل، بر مبنای نوعی کل‌گرایی (Holism)، به ارتباطهای پیدا و پنهان و شبکه‌ای دانشها پی‌ببرد و عوامل متنی و برون‌متنی و بینامتنی را از نظر دور ندارد.

دور هرمنوتیکی و تصحیح متون

طبیعی است که بر مبنای دور هرمنوتیکی، متن (اثر) و مؤلف و زمینه و زمان تکوین اثر و نیت و سبک و فردیت مؤلف و سنتهای زبانی - ادبی، به‌طور متقابل و متعامل، فهم می‌شوند^{۱۰}. آسیب‌شناسی روشهای تصحیح نسخه و اسناد نادرست اثر به مؤلف، راه یافتن ابیات و عبارات جعلی و مشکوک به اثر و قضاوت‌های اشتباه درباره سبک، زبان و اندیشه، اغلب ناشی از این است که در جریان خواندن و فهم و تصحیح، مواجهه با متن و مؤلف

و دیگر عوامل برون‌متنی و بینامتنی، بر مبنای استفاده از ظرفیتها و امکانها و روشهای دور هرمنوتیکی، شکل نمی‌گیرد.

دور هرمنوتیکی و معضل مطابقت یا عدم مطابقت متون ادبی - عرفانی با واقعیت

معضل همیشگی نقد تفسیر متون ادبی، مسئله صدق و کذب، مطابقت و عدم مطابقت گزاره‌ها و متن با امر واقع (Fact) یا واقعیت (Reality) و جهان اعیان است. نزاع مفسرین در تحلیل و تفسیر متون، بر سر این مسئله (مطابقت و عدم مطابقت و صدق و کذب و ...) گذشته از غفلت از مبانی فلسفی - معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نظریه‌های مطابقت (Correspondence) انسجام و سازگاری (Coherence) و پراگماتیستی، ناشی از به‌کار نداشتن فهم دوری بین جهان متن، سنت، مؤلف و ... است.

دور هرمنوتیکی و علوم بلاغی

علوم بلاغی در معنای وسیع خود هم با متکلم (نویسنده) و هم با مخاطب (خواننده) و هم با کلام (متن) سروکار دارد، کما اینکه به بافت و سایر عوامل ارتباط گفتاری و نوشتاری نیز نظر دارد. آگاهی از شیوه‌ها و سازوکارهای دور هرمنوتیکی به محقق حوزه علوم بلاغی این امکان را می‌دهد تا جریان آمدو شد بین این زوایا و سطوح و حوزه‌ها را دقیق‌تر و بهتر صورتبندی کند^{۱۱}. باری از دور هرمنوتیک (تلقی‌های مختلف امکانها و ظرفیتهای مختلف) می‌توان در مطالعات سبک‌شناسی، ترجمه، نقد ادبی، انواع ادبی و تاریخ ادبیات نیز استفاده کرد.

مرور و نتیجه‌گیری

وجه مشترک همه رویکردها و گرایشهای مختلف دانش هرمنوتیک، مسئله فهم است و ویژگی بنیادین و ساختاری فهم، دوری بودن آن است یعنی نوعی حرکت حلقوی و چرخه‌ای در پس همه اشکال فهم نهفته است؛ این امر دلخواهی و اختیاری نیست، بلکه ضرورتی است هستی‌شناختی، پس گریزی از آن نیست، فقط می‌توان و باید شیوه‌های

درست ورود و جریان این دَوْر را آموخت. با تنقیح و اصلاح مدام سازوکارها و جریان فهم، می‌توان به نحو سلبی یا ایجابی به تأویلهای محتمل‌تر یا معتبرتر دست یافت و میان تأویلهای معقول و پارانوایی فرق گذاشت و گرچه دستیابی به فهم قطعی و نهایی ممکن نیست، اما این امر لزوماً به سر برآوردنِ شیخ نسبی‌نگری و ذهنیت‌گرایی منجر نمی‌شود. گشودگی و چرخه‌ای بودنِ فهمِ دوری، امکان ضابطه‌مندی و روش‌مندی آن را فراهم می‌کند کمااینکه انعطاف‌پذیری و قدرت جذب امکانهای نظریه‌ها و رویکردهای مختلف، به آن این مجال را می‌دهد تا از تقلیل‌گرایی رویکردهای - صرفاً - متن‌محور، زمینه‌گرا، مؤلف‌محور و مخاطب‌محور، اجتناب کند و سهم عواملِ متنی، برون‌متنی و بینامتنی را در نظر آورد. از این منظر دور هرمنوتیکی، به نوعی فرانقد (Meta criticism) به حساب می‌آید و می‌توان آن را در حوزه‌های مختلف علوم و فنون و جریانها و مطالعات ادبی به‌کار برد.

این مرور گذرا و طرح فشردهٔ مطالب بیشتر به قصد طرح اصل موضوع و به پیش کشیدن امکانها و ظرفیتهای آن در مطالعات ادبی و نقد و نظریهٔ ادبی، ترجمه، روایت‌شناسی، نشانه‌شناسی و غیره بود، بدیهی است که ذکر نمونه‌های عینی و به دست دادن شواهد، مجال دیگری می‌طلبد.

پی‌نوشت

۱- دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، ص ۲۰۹ و نیز نقد ادبی، سیروس شمیسا، فصل نقد هرمنوتیکی و ص ۳۰۷.

۲- در باب واژه‌شناسی هرمنوتیک، وجه اشتقاقی، ریشه‌شناسی و اسطوره‌ای آن به درآمدی بر هرمنوتیک احمد واعظی (ص ۲۲ تا ص ۲۴) و نیز محمدرضا ریخته‌گران (ص ۱۷ تا ص ۱۹ و ص ۲۳ تا ص ۲۵) رجوع شود و نیز نگاه کنید به Hermeneutics و Hermentit در The Concise Oxford Dictionary of English Etymology

<http://www.m-w.com> (Merriam Webster online) Etymology of hermeneutic & Hermes

۳- در باب ریشه‌ها و پیشینه این علم/فن آراء مختلف ایراد شده است از جمله مقاله «هرمنوتیک» از ک.ام.نیوتون، ترجمه یوسف اباذری، فصلنامه ارغنون، سال اول، زمستان ۱۳۷۳ و هرمنوتیک مدرن، بابک احمدی.

۴- هرمنوتیک شبیه یا ظن، یا کاهش‌گرا، در مقابل هرمنوتیک تذکر یا احیای معنا، که در پی آفرینش یا آشکارسازی معناست، به کاهش توهم قائل است. ریکور معتقد است که مارکس، نیچه و فروید کسانی هستند که پارادایم گفتمان شبیه را توسعه دادند و شیوه‌های گوناگون آنها در تأویل ناظر به این امر است که زبان، دقیقاً همان چیزی را که می‌خواهد بگوید یا وانمود می‌کند، نمی‌گوید، از این رو ما را به بحران زبان و فریب متن و کاهش توهم دعوت می‌کنند و به‌جای رمزگرایی متن، به رمززدایی آن روی می‌آورند (ر.ک. پورحسن، ۱۳۸۴: ۳۶۳ - ۳۶۹).

۵- درباره نقش ديلتای در هرمنوتیک مدرن و تفکیک روش‌شناختی بین فهم (در حوزه علوم انسانی) و تبیین (در حوزه علوم طبیعی) بحث‌های زیادی صورت گرفته است. نگاه کنید به دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ایرنا ریما مکاریک، ذیل هرمنوتیک، همچنین منطق و مبحث علم هرمنوتیک، محمدرضا ریخته‌گران، ص ۲۱۳ و نیز درآمدی بر هرمنوتیک، احمد واعظی، ص ۱۰۴-۱۰۵. این نکته را هم اجمالاً همین‌جا بگویم که در سالهای اخیر کریسوستوموس مانتزاوینوس با طرح «هرمنوتیک طبیعت‌گرا»، در مقابل ديلتای، به نفي تفاوت روش‌شناختی بین علوم انسانی و علوم طبیعی روی آورده است:

Naturalistic Hermeneutics. Chrysostomos Mantzavinos ,
Cambridge university press, 2005.

۶- باید گفته شود که برخی از این موارد تعابیر مختلف از یک امرند اما از منظرها و زوایای گوناگون طرح شده‌اند، کما اینکه برخی، از مواردی چون حرکت دوری بین عموم و خصوص، مطلق و مقید، عموم و خصوص، مجمل و مبین، حصول و حضور و آگاهی و خودآگاهی (← دل‌آگاهی) نام برده‌اند (فردید، ۱۳۸۱ و معارف، ۱۳۸۰).

۷- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به زمینه و زمانه پدیدارشناسی، سیاوش جمادی، ص ۴۶۸.

۸- مفهوم واقعی دازاین (Dasein) را که مرکب از Da (جا، آنجا، اینجا) و Sein (هستن، بودن، هستی، وجود) و از بنیادی‌ترین ترم‌های هیدگر است، باید به شیوه فهم دوری و هرمنوتیکی در خود متن آثار هیدگر، دریافت. اما اجمالاً می‌توان گفت، دازاین یعنی نحوه هستی انسان یا وجود حاضر انسانی، یا هستی اینجا و آنجا، اما اینجا و آنجا، وصف مکان نیستند، بلکه امکانهای دازاین‌اند. دازاین در مقابل سوژه / فاعل / ذهن دکارتی که گویی در بیرون جهان یا متعلق شناخت (أبژه / عین) ایستاده، طرح شده است تا معلوم شود وصف بنیادین دازاین، بودن در جهان و بودن در زمان است (ر.ک. جمادی، ۱۳۸۵، فصل ۳۹: ۴۰۰، و هیدگر، ۱۳۸۶: ۴۹ - ۱۶۹). در واقع، گرچه دازاین در اصطلاح‌شناسی هیدگر - مثل اگزیزتانس - جز برای انسان به کار نمی‌رود، اما مفهوم آن معنای عرفی و متعارف انسان نیست، بلکه انسان رابطه‌مند و نسبت‌مند با هستی، تاریخ، مکان، زمان و هستیهای دم‌دستی و فرادستی است. تسامحاً می‌توان گفت دازاین، وجود حاضر انسانی است.

۹- درآمدی بر فلسفه طب، ص ۱۹۳ و ص ۲۱۶ - ۲۱۷. و ر.ک. به تفسیر محیط زیست به روشهای سنتی؛ ساختارزدایی و هرمنوتیک، روبرت موگروئر، فصل سوم.

۱۰- استاد شفيعی کدکنی، بدون اشاره به دور هرمنوتیکی، عملاً به شکل درخور توجهی از امکانها و ظرفیتهای آن در تصحیح و نقد متون استفاده می‌کند.

۱۱- گذشته از اشاره‌های گذرای استاد شمیسا، به‌طور مشخص در این حوزه می‌توان از مقاله «هرمنوتیک، معانی و بیان و سخن کاوی» از پروانه فخام زاده نام برد.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۷) *آفرینش و آزادی*، تهران، مرکز.
- _____ (۱۳۸۱) *هایدگر و پرسش بنیادین*، تهران، مرکز.
- پالمر، ریچارد. ا. (۱۳۷۷) *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سیدحنایی کاشانی، تهران، هرمس.
- پورحسن، قاسم (۱۳۸۴) *هرمنوتیک تطبیقی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جمادی، سیاوش (۱۳۸۵) *زمینه و زمانه پدیدارشناسی*، تهران، ققنوس.
- خاتمی، احمد (۱۳۷۹) *جهان در اندیشه هایدگر*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۷۸) *منطق و مبحث علم هرمنوتیک*، تهران، نشر کنگره.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸) *نقد ادبی*، تهران، فردوس.
- فخام زاده، پروانه (۱۳۸۲) «هرمنوتیک، معانی و بیان، سخن کاوی»، مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی، به‌کوشش محمد دبیرمقدم و ابراهیم کاظمی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- فردید، سیداحمد (۱۳۸۱) *دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان*، به‌کوشش محمد مددپور، تهران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر.
- قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۸۰) *متن از نگاه متن*، تهران، انجمن معارف اسلامی ایران.
- کواپن. وی. دابلویو، اولین. جی.اس (۱۳۸۱) *شبکه باور*، ترجمه امیر دیوانی، تهران، سروش و کتاب طه.
- معارف، سیدعباس (۱۳۸۰) *نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی*، تهران، رایزن.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴) *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.

موگروئر، روبرت (۱۳۸۰) تفسیر محیط زیست به روشهای سنتی، ساختارزدایی و هرمنوتیک، ترجمه منوچهر طبیبیان، تهران، دانشگاه تهران.

نیچه، فردریش و ... (۱۳۷۷) هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی و ...، تهران، مرکز. واعظی، احمد (۱۳۸۰) درآمدی بر هرمنوتیک، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

ولف، هنریک و ... (۱۳۸۰) درآمدی بر فلسفه طب، ترجمه همایون مصلحی، تهران، طرح نو.

هیدگر، مارتین (۱۳۸۶) هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، ققنوس.

Hodad , T.F. (1986) The Concise Oxford Dictionary of English Etymology .

Inwood , Michael (1999) A Heidegger Dictionary, Blackwell Publishers Inc.

Mantzavinos , Chrysostomos (2005) Naturalistic Hermeneutics, Cambridge university press.

Skeat , Walter.W. (1993) Concise Dictionary Of English Etymology , Wordsworth Reference.

<http://www.m-w.com> (Merriam Webster online)